

جلسه پرسش و پاسخ با دکتر سروش دباغ در کانال تلگرام (قسمت هشتم)

اساسا تعریف شما از پدیده "اخلاق" به طور اجمالی چیست؟

و دیگر اینکه پرداخت به اخلاق به معنی روشمند ان از چه زمانی و به چه دلیلی آغاز شده است؟

پاسخ. پرسش کلان و فراخی است. اگر بخواهم مختصرا بدان پاسخ دهم، باید بگویم، اخلاق، دیسیپلینی «باید-محور» است و متضمن نُرْم ها و هنجارهای مختلف. بدین معنا، گزاره های normative اخلاقی در برابر گزاره های factual قرار می گیرد. آنچه در علوم تجربی، اعم از علوم تجربی انسانی نظیر جامعه شناسی، روانشناسی و مدیریت و علوم تجربی غیر انسانی نظیر شیمی و بیولوژی به بحث گذاشته می شود، ناظر به عالم خارج و مناسبات و روابط انسانی است، از آن حیث که هستند. اما در، اخلاق، سخن بر سر امور است، از آن حیث که «باید» باشند. بدین معنا، علم اخلاق، دیسیپلینی هنجاری است. افزون بر این، در قلمرو اخلاق، می توان ۳ ساحت " اخلاق هنجاری"، " فرا-اخلاق" و " اخلاق کاربردی" را از یکدیگر تفکیک کرد. بسط این ساحت ها مجال دیگری می طلبد. دوستان و عزیزانی که مایلند در این باب اطلاعات بیشتری کسب کنند، به عنوان نمونه می توانند کتاب " درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق" مرا ببینند، همچنین فایل جلسه نخست " فلسفه اخلاق" مرا از روی سایتهم بشوند.

گزاره های اخلاقی، گزاره هایی اند که «محمول» آنها یکی از مفاهیم خوب، بد، باید، نباید، وظیفه، مسئولیت و تکلیف است؛ «موضوع» آنها یا افعال طبیعی انسان نظیر فریاد کشیدن، دروغ گفتن، کتک زدن... است و یا مفاهیم اخلاقی مثل « وفای به عهد»، « سپاسگزاری» و « آسیب رساندن به دیگران». گزاره هایی مثل « وفای به عهد وظیفه است» و « آسیب رساندن به کودک بی پناه بد است»، در زمره گزاره های اخلاقی اند.

اساسا دلیل لزوم پرداختن به مباحث اخلاقی در چیست؟ و آیا مباحثی که در فلسفه اخلاق مطرح میشود، کمکی به "اخلاقی تر" شدن انسان میکند؟ یا اینکه این مباحث صرفا مباحثی است برای فیلسوفان و متفکرین حوزه اخلاق! چرا که به تعبیر عرفا کافیت، آدمی یک گام (جهت اخلاقی تر شدن خود) بردارد... و نیازی به غرق شدن در مباحث اخلاقی نیست...

شاید اصلا پرداختن به مباحث اخلاقی ما را از خود اخلاقی زیستن دور کند...

نظر شما در این باب چیست؟

خوبست دو حوزه « فلسفه اخلاق» و « روانشناسی اخلاق» را از یکدیگر تفکیک کنیم. برای زیستن اخلاقی تر، باید از آموزه های روانشناسان اخلاق بهره برد. از قضا، آموزه های عرفای ما هم در همین قلمرو جای می گیرد. توفیق داشته ام در ۵-۶ سال اخیر در تورنتو، چهار دوره " پیام عارفان برای زمانه ما" برگزار کنم. در این ۵۵ جلسه، به تقریر آراء شعرا، عرفا و انسانهای معنوی ای نظیر مولوی، سعدی، حافظ، سپهری، کریشنا مورتی و اکهارت توله پرداخته ام. انس و الفت با این آثار معنوی و توسعا آموزه های روانشناسان می تواند ما را در "اخلاقی تر" شدن مدد رساند. در عین حال، مقصد و غایت مباحث فلسفه اخلاق، امر دیگری است و همانطور که نوشته اید، لزوما به اخلاقی تر شدن انسان نمی انجامد. اولاً، فلسفه اخلاق یک دیسیپلین فلسفی است در

دعداد دیگر دیسپلین های فلسفی نظیر فلسفه زبان، فلسفه دین و فلسفه هنر. ثانیاً، به مدد آموزه های فلسفه اخلاقی، می توان دربارهٔ ربط و نسبت مقولاتی چون "دین و اخلاق"، "فقه و اخلاق"، "اخلاق و سیاست" نظریه پردازی کرد و سخن گفت. به تعبیر دیگر، با وام کردن مفاهیم و مضامینی که در این دیسپلین طرح شده، در جامعه ای نظیر جامعهٔ ما که دوران گذار را طی می کند، می توان به توزین مقولات فوق در ترازوی اخلاق پرداخت. بسط آموزه های فلسفه اخلاقی به نهادینه شدن این تلقی در جامعهٔ ما که اخلاق روی پای خود ایستاده و از دین مستقل است، کمک می کند. بدین معنا، چنانکه در می یابیم، آشنایی با آموزه های "اخلاق هنجاری" و "فرا-اخلاق" به ما مدد بسیار می رساند. علاوه بر این، در حوزهٔ «اخلاق کاربردی»، می توان از نظریات اخلاقی در صورتبندی مسائل «اخلاق پزشکی»، «اخلاق محیط زیست» و ... استفاده کرد.

ویل دورانت معتقد است، ادیان در ابتدای ظهورشان به تکامل اخلاق کمک کرده اند، اما بعدها و با گذشت زمان (ادیان) در بعد اخلاقی انسان درجا زده و اخلاق بشری از آنها پیشی گرفته است، آیا به این مطلب معتقد هستید؟

ایا از بین رفتن بخشی از اخلاق در جوامع عموماً ایینی را مرتبط با ایدئولوژی و ساختار دینی شان می بینید یا موضوعی دیگر؟ ملاحظه کنید، دین پشتوانه اخلاق است نه اینکه اخلاق به کلی متکی به دین باشد و از دل آن برخاسته باشد. به تعبیر دیگر، می توان به نحو مستقل و با بکار بستن عقل مستقل از وحی، دعاوی اخلاقی را صورتبندی کرد. به عنوان مثال، می توان روایی اخلاقی گزاره "وفای به عهد خوب است" را به مدد شهودهای اخلاقی عرفی هم احراز کرد. چنانکه در می یابیم، «اخلاق دینی» و «اخلاق سکولار» با به تعبیر شما «اخلاق بشری»، همپوشانی زیادی دارند. می توان از جهانشمولی پذیری احکام اخلاقی ای سراغ گرفت و سخن گفت که در طول زمان تغییر نکرده اند، مثل ناروایی شکنجه کردن و دروغ گفتن و آدم کشتن. در عین حال، چنانکه در برخی از مقالات و سخنرانی های خود آورده ام، در باب بررسی روایی اخلاقی احکام فقهی اجتماعی متخذ از سنت دینی در روزگار کنونی، باید آنها را در ترازوی اخلاق سنجد. عنایت داشته باشید که کثیری از ارزشهای اخلاقی مثل عدالت، عفت... جهانشمول اند، اما مؤلفه ها و مصادیق آنها از عصری به عصری می تواند تغییر کند، کما اینکه تغییر کرده است. در روزگار کنونی، با عنایت به فهم عرفی از این مفاهیم، باید مصادیق کنونی آنها را سراغ گرفت و تشخیص داد، اگر این روش مد نظر قرار گیرد، قصه «در جا زدن» بی وجه می شود و باید انرا کنار نهاد.

به نظر حضرتعالی ایا میتوان تناسب و ارتباطی میان اخلاق بر خواسته از عالم مدرن و آنچه ادیان در عالم (سنت) به ان ارجاع میدهند یافت؟ اساساً این دو چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ ایا به دلیل تفاوت این دو پارادایم میتوان در این دوره (دوره حال حاضر) از تاریخ با نحوه ی اخلاقی در پارادایم پیشین (سنتی) زیست؟

به نظرم رابطهٔ میان اخلاق سنتی و اخلاق مدرن، به تعبیر قدما، «عموم خصوص من وجه» است؛ یعنی فصل مشترکی دارند و فصل مفترقی. نظیر دو دایرهٔ متداخل که فصل مشترکی دارند که می توان آنرا رنگی کرد، و بخشی که غیر مشترک است و در دو سوی منطقه رنگی قرار می گیرند. در سلسله مقالات "طرحواره ای از عرفان مدرن"، همین مطلب را دربارهٔ ربط و نسبت میان «عرفان سنتی» و «عرفان مدرن» از منظر خویش توضیح داده ام.. همانگونه که در باب عرفان بر این باورم که می توان با وام کردن آموزه های مدرن موجه، به بازخوانی انتقادی عرفان سنتی همت گمارد؛ معتقدم می توان با بکار بستن آموزه های موجه برگرفته شده

از اخلاق مدرن، به بازخوانی انتقادی اخلاق سنتی پرداخت. به تعبیر دیگر، به رغم تفاوت های چشمگیر میان این دو پارادایم، تصور می کنیم این دو به یکدیگر راهی دارند و مربوطند و می توان میان آنها دیالوگ انتقادی برقرار کرد. در مقالاتی که خصوصاً در ۴ سال اخیر در باب روابط میان دین و فقه و اخلاق نوشته ام، از این روش بهره جسته ام.

انسان از چه زمانی در دوره ی تحول، به موجودی اخلاقی بدل می شود. به بیانی دیگر، در چه دوره ی سنی مفهوم اخلاق را درک و فهم میکند؟

ظاهراً انسان از وقتی زندگی اجتماعی را آغاز کرده، گریز و گزیری از « اخلاق اجتماعی » نداشته و برخی از نرمها و هنجارها در عوالم انسانی جاری و ساری بوده؛ غیر از این امور پیش نمی فته است. عده ای معتقدند، بکار بستن ارزشهای اخلاقی در جوامع انسانی، ارزش ابقایی (survival value) داشته است. کسانی هم مثل کانت، فیلسوف آلمانی قرن هجدهم، معتقدند، انسان « حیوان اخلاقی » است و از اقتضات انسان بودن، اخلاقی بودن است. در روزگار کنونی، فارغ از اینکه چه خاستگاهی برای اخلاق قائل باشید، به اخلاق تکاملی باور داشته باشید، یا اخلاق مطلق و استعلایی کانتی و یا اخلاق مبتنی بر قرار داد اجتماعی (social contract) به روایت روسو، گریز و گزیری از بکار بستن آن نیست. در عین حال باید توجه داشت که حداقل آموزه های اخلاقی که اگر رعایت نگردند، سنگ روی سنگ بند نمی شود و نظم جامعه از بین می رود، شکل قانون و حقوق به خود گرفته و لازم الاجراست.

آیا میتوان گفت فقه اسلامی از آن جهت که افراد را مکلف به تقلید از فقیه در همه شئون زندگی میداند (چرا که تقریباً در همه شئون زندگی فردی و اجتماعی وارد شده است) جلو رشد استدلال اخلاقی افراد را گرفته؟ زیرا دینداران تنها به نظر فقیه مراجعه کرده و خود را بی نیاز از استدلال اخلاقی میبینند

بله، به نظرم استدلال ورزی اخلاقی میان ما چندان قوی نیست و نهادینه نشده. به عنوان یک نواندیش دینی، چنانکه در مقالات و سخنرانی های خود نیز آورده ام، قویاً احتیاج داریم به بال و پر دادن به اخلاقی اندیشیدن و نظریه پردازی درباره اخلاق و مکاتب اخلاق. نواندیشان دینی صراحتاً از توزین احکام فقهی اجتماعی در ترازوی اخلاق در آثار خود سخن گفته اند. در این راستا، به عنوان نمونه، می توانید مقاله " ارتداد در ترازوی اخلاق " مرا روی سایتیم ببینید.

باتوجه به دیدگاه تراکتاتوس در باب گزاره های اخلاقی، و اینکه این گزاره ها در حیطه ی گزاره های بامعنا قرار نمی گیرند، آیا جایی برای بحث در مورد چنین گزاره هایی باقی می ماند؟ بعبارت دیگر از دیدگاه تراکتاتوس چگونه می توان با احکام اخلاقی برخورد کرد؟

ویتگنشتاین در نامه ای به یکی از دوستان خود نوشته که تراکتاتوس را با انگیزه های اخلاقی نوشته. درست است که گزاره های اخلاقی در فضای « تراکتاتوس »، فاقد تصویر اند و بی معنا، در عین حال خود را می نمایانند و نشان می دهند. بدین معنا گزاره های اخلاقی، کارکرد و function دارند، هر چند معنا ندارند. برای شرح بیشتر این مطلب، می توانید به کتاب « ترجمه و شرح رساله منطقی-فلسفی » من مراجعه کنید. در بخش شرح، به تفصیل درباره « اخلاق » در تراکتاتوس و توسعاً ویتگنشتاین متقدم نوشته ام.

ایا زندگی صرفا مبتنی بر اخلاق سکولار میتواند در معنابخشی به زندگی ادبی موثر واقع گردد؟ در واقع ایا میتوان زندگی را بر اخلاق سکولار استوار کرد؟

پاسخ من مثبت است، علی الاصول، اخلاق سکولار می تواند معنابخش به زندگی انسان باشد. نمونه اش کانت، چنانکه در پاسخ به پرسش های پیشین آوردم. همچنین کثیری از فیلسوفان اخلاق قرن بیستم در دو سنت تحلیلی و قاره ای. در عین حال، به خاطر داشته باشید که در بحث از «معنای زندگی»، می توان قائل به «جعل» و یا «کشف» معنای زندگی بود. عموم متدینان و کسانی که قائل به ساحت قدسی هستی اند، به کشف معنای زندگی قائل اند. افزون بر این، انسانها زیادی در روزگار کنونی در پی «جعل» معنای زندگی اند. خوبست ۲ گفتگوی من تحت عناوین «دویدن در پی معنای زندگی» و «بحران معنا: تردیدها و تنهایی ها» را جهت ایضاح بیشتر این مطلب از روی سایتیم ببینید.

وفای به عهد خوب است گزاره ای عاطفی است با توجه به حوزه تخصص شما در فلسفه تحلیلی نگرش این رویکرد به فلسفه اخلاق چیست؟ ایا گزاره های اخلاقی در حوزه بازیهای زبانی که قواعد خود را دارند قرار می گیرد؟

اگر بگویید " وفای به عهد خوب است"، گزاره ای عاطفی است، در سنت تحلیلی با عاطفه گرایان (emotivist) هایی چون جی اثر همداستان شده اید. لازمه این مدعا این است که گزاره های اخلاقی فاقد معنایند و به اصطلاح ارزش معرفتی (epistemic value) ندارند، صدق و کذب بردار نیستند و فاقد حجیت معرفت شناختی اند. از آنجائیکه در قلمرو اخلاق، شناخت گرا (cognitivist) هستیم و به صدق و کذب و معرفت بخشی دعاوی اخلاق باور دارم، با این موضع همدلی ندارم.

به دلیل اهمیت و نقش عمده «اخلاق» در سامان دهی زندگی، اندیشمندان و فیلسوفان همواره در بسط و تبیین مسائل و مفاهیم اخلاقی کوشیده اند. به خصوص در مباحث «فلسفه اخلاق» که در نیم قرن اخیر مورد توجه ویژه عالمان و اندیشمندان قرار گرفته، آراء گوناگونی به چشم می خورد. باید اذعان کرد که در میان اندیشمندان دینی، مباحث «فلسفه اخلاق» در مقایسه با سایر معارف اسلامی، کم تر مورد توجه بوده است.

بله، توجه به فلسفه اخلاق در میان اندیشمندان دینی کمتر محل توجه قرار گرفته است. در دوران معاصر، شاید مرحوم علامه طباطبایی، نخستین کسی بود که با طرح ایده «ادراکات اعتباری» در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، ۶۰ سال پیش رونقی به مباحث فلسفی در حوزه اخلاق بخشید، هر چند ایشان این بحث را بعدا در آثار خود پی نگرفت. خوشبختانه در ۲ دهه اخیر، توجه به «فلسفه اخلاق» زیاد شده و آثار متعددی در قالب تالیف و ترجمه در میان ما منتشر شده است، چه آثاری در حوزه فلسفه تحلیلی و چه در حوزه فلسفه قاره ای. امیدوارم روز به روز عنایت و توجه بیشتری به مباحث نظری در حوزه اخلاق و نقش آفرینی این مباحث (به توضیحی که در پاسخ های قبلی آوردم) گردد، و ما شاهد بالندگی و نشر بیشتر این مباحث در فضای فارسی زبان باشیم. خرسندم که سهم خردی در این میان داشته و در ۹-۸ سال اخیر آثار متعددی در این باب در قالب مقاله و کتاب تالیف و منتشر کرده ام.